



اشاره: حدود یکصد سال پیش، چاقی به‌عنوان الگوی زیبایی زنانه تلقی می‌شد و زن چاق، به‌عنوان شخصی سالم و شاداب که از رفاه نسبی برخوردار است و قدرت باروری دارد، مورد پسند جامعه بود. در عصر حاضر، چاقی، نماینده نازیبایی و عدم تناسب است که ترس و بیزاری از آن ذهن زنان را به خود مشغول کرده؛ و «لاغری» به الگوی رایج زیبایی مبدل شده است. در واقع در چند دهه «چاقی ارزش خود را از دست داد و لاغر بودن ارزشمند شد و بعد از آن تولیدکننده‌ها بر آن شندند به هر طریق ممکن کالاهای خود را با لاغری مرتبط کنند.» امروز اکثر لباس‌های موجود در فروشگاه‌ها مطابق با اندام‌های لاغر است.

در این میان نکته قابل تأمل، انفعال زنان در پذیرش الگوهای زیبایی و مد است؛ گویا برای کمتر زنی دربارۀ منشأ این الگوها و اجباری که در تبعیت بی‌چون و چیرا از آنها وجود دارد، سوال حاصل می‌شود. شاید این انفعال صد سال قبل، تحت لوای سلطه مردانه و محدودیت‌های زن توجیه می‌شد ولی در جامعه امروز که زنان از آگاهی و

آزادی بالایی برخوردارند، چه عواملی موجب ادامه این انفعال می‌شود؟ چرا بسیاری از زنان به بهای زیباتر و لاغرتر شدن از هیچ کاری دریغ نمی‌کنند و دست به اعمالی می‌زنند که سلامتی جسم و روح‌شان را به مخاطره می‌اندازد؟ آیا در رقابت نفسگیر هر چه جذاب‌تر شدن، اختیار، خودآگاهی و آزادی زنان از آنها سلب نشده است؟

■ **تلاش افراد برای دیده شدن در جامعه نمایشی** جامعه‌شناسان معتقدند فرهنگ دوران مدرن، فرهنگی «بصری» و «نمایشی» است. در این فرهنگ هر پدیده‌ای بر حسب ظاهر آن مورد قضاوت قرار می‌گیرد و به بیانی ظاهر هر چیز مساوی معنا و مفهوم آن است. در فرهنگ بصری افراد نهایت وقت و مراقبت را نسبت به ظاهر اعمال و رفتار خود لحاظ می‌کنند. آنها مراقبتند چه بیوشند، چه بخورند، چه بگویند، چطور حرف بزنند، چطور راه بروند و به طور کلی چگونه بدن‌شان را مدیریت کنند. ضرب‌المثل «عقل مردم در چشم آنان است» بیش از هر زمان دیگری در این عصر مصرفی پیدا می‌کند. «پودریا» معتقد است در جامعه صفتی «بدن» زیباترین شیء قابل سرمایه‌گذاری فردی و اجتماعی است و در واقع «گفتمان بدن» تحت تأثیر اخلاق مصرفی، جایگزین «گفتمان روح» شده است. در جامعه نمایشی امروز، همه افراد باید دیده شوند؛ فرد این تصور را پیدا کرده است که برای حفظ موقعیت اجتماعی‌اش باید حداقل‌ها را که همان «حفظ جذابیت در نگاه دیگران» است، داشته باشد. در عصری که فاصله‌ها زیاد و روابط اجتماعی محدود و محتاطانه شده است، «بدن» یگانه چیزی است که باقی می‌ماند. «در واقع بدن یکی از شاخص‌های نهایی و بیان‌های گایی جهانی است که در آن قرار داریم. داشتن بدن زیبا نشان‌دهنده ارزش‌های اجتماعی و تاحهودی ساز و کار قدرت و کنترل اجتماعی است.» بنابراین اگر دنیای مدرن را یک صحنه نمایش بزرگ تصور کنیم، بدن‌ها همان «خودهای نمایشی»ای هستند که در رقابتی تنگاتنگ سعی در جلب توجهات به سمت خویش دارند.

«برایان ترتر» بدن انسان را در دنیای معاصر محل تنظیم اجتماعی می‌داند. از نظر وی، جوامع با حکومت بر بدن‌ها، اعضای جامعه را نظم می‌بخشند. او معتقد است ما به سوی یک جامعه کالبدی(جسمانی) در حرکت هستیم و در دوران

جوانی شدن فرهنگ‌ها و گرایش زنان به لاغری

هوای «باربی» شدن

■ فاطمه حمزه‌لوی* ■

از این است که اولاً، هنجارهای اجتماعی درباره زنان بیشتر بر جذابیت جسمانی تأکید دارند. ثانیاً، تصویر مطلوب زنانه تصویری لاغر است نه حجیم و عضلانی و ثالثاً، به‌رغم فعال‌تر شدن زنان در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی، آنها همانقدر براساس پیشرفت‌ها و موفقیت‌هایشان ارزیابی می‌شوند که بر مبنای وضعیت ظاهری‌شان. در این زمینه می‌توان به آگهی‌های استخدام روزنامه‌های دولتی در ایران اشاره کرد. بسیاری از آژانس‌های مسافرتی، فروشگاه‌ها، دفاتر وکالت و موسسه‌های بازرگانی از انتشار آگهی‌هایی که در آنهاز دوشیزگان «خوش‌برخور» و «مجرد» دعوت به همکاری شده است ابایی ندارند. «هک‌کینون» درباره وضعیت زن غربی مثال می‌زند: یک پیشخدمت زن مسوؤل آوردن کوکتل است و انعام‌هایی دریافت می‌کند که بخش مهمی از درآمد او را شکل می‌دهد. در نتیجه ناچار است مشتریان را راضی نگه دارد. او باید یاد بگیرد که از نظر جنسی جذاب و در عین حال دسترس‌ناپذیر باشد؛ این موضوع در کشور ما درباره بسیاری از دختران شاغل به‌عنوان منشی، فروشنده، کارمند آژانس مسافرتی خصوصی یا هنرپیشگان آماتور زیبا مصداق پیدا می‌کند.

■ **زمینه‌های شکل‌گیری الگوی زن زیبا و باریک‌اندام در جامعه ایران** عوامل بسیاری وجود دارند که در شکل‌گیری الگوهای خاص زیبایی زنانه در جامعه منشأ اثرند. از آن جمله می‌توان به خانواده، اسباب‌بازی، کارتون‌ها و قصه‌ها، رسانه‌ها و گروه دوستان و… اشاره کرد.

خانواده به‌عنوان نخستین نهادی که انسان در آن وارد می‌شود، نقش بسزایی در نهادینه کردن ارزش‌ها و هنجارهای اولیه او دارد. «بنای که خانواده به کار می‌گیرد در دریافت‌ها یا ما خلق می‌کند و در ما نحوه عمل ما تأثیر می‌گذارد.»

وقتی در یک خانواده از زیبایی، شیرین بودن و ارزش‌های جسمانی به‌عنوان خصوصیات یک دختر

ایده‌آل صحبت می‌شود این ایده‌ها در ناخودآگاه دختران ثبت می‌شود. در این باره بویژه مادران در شکل‌گیری ایده‌های ذهنی دختران بیشترین تأثیر را دارند.

اسباب‌بازی‌ها

اسباب‌بازی‌ها در خلق تصویر بدنی مطلوب و نامطلوب موثرند و نقش تربیتی بالایی در شکل‌دهی شخصیت دختران دارند. با توجه به مقطع سنی حساسی که دختران در آن قرار دارند عروسک‌ها نقش بسیار موثری در الگوسازی ذهنی دخترتجربه‌ها دارند. به طور مثال عروسک باری، به‌عنوان یکی از پر فروش‌ترین عروسک‌های تاریخ شامل ویژگی‌های فیزیکی خاصی از جمله گردن باریک و کشیده، گونه‌های برآمده، دماغ و دهان کوچک، چشمانی درشت و رنگی، لبانی پر گوشت، چهره شاداب، پیشانی و سری متناسک‌های بت‌من، حتی به زور تیغ جراحی نیز، همزمان در یک فرد جمع نمی‌شود. اندام باری در هر حالی، ظریف و شکننده و به طور اغراق‌آمیزی لاغر است. دختران کوچکی که با این عروسک بازی می‌کنند، ناخوسته در نقش آن فرومی‌روند و این امر باعث می‌شود وقتی بزرگ شدند بخواهند شبیه باریی شوند. این امر در پسرپرچه‌ها نیز به‌انحای مشاهده می‌شود. مرد عتکبوتی و سایر چهره‌هایی که اندام ورزیده و عضلانی دارند، بازی می‌کنند نیز مصداق پیدا می‌کند.

انیمیشن‌ها و داستان‌ها

این ویژگی‌ها و ایده‌آل‌های ظاهری در انیمیشن‌های «والس و گاتر دیزنی» نیز به‌وفور دیده می‌شود. قهرمانان دیزنی مثل سیندرلا، سفیدپرفی، راپونزل و… دختر کُلنی جذاب، لاغر و کمرباریک هستند. در بسیاری از داستان‌های کودکان نیز قهرمان، صورت و اندامی جذاب و آرمانی دارد و ضدقهرمان معمولاً زشت، بدقواره و غیرجذاب معرفی می‌شود.

در داستان‌ها و اسباب‌بازی‌ها یه همراه آموزه‌های خانوادگی مجموعه‌ای از گرایش‌ها، ارزش‌ها و معیارهای ظاهری و جسمانی مطلوب را به پسران و دختران عرضه می‌کنند.

دوستان

گروه دوستان ارزش‌ها و ویژگی‌های برتر را تثبیت می‌کنند. در این باره دوستی با جنس مخالف از اهمیت خاصی برخوردار است. مطابق پژوهش‌ها در هر دو جنس، گرایش به کسب ویژگی‌های بدنی که ایده‌آل جنس مخالف است وجود دارد. «پاورهای دختران دربارۀ اهمیت لاغری در جذب پسرها می‌تواند نوعی فشار فرهنگی اجتماعی ادراک‌شده باشد؛ لاغری به‌عنوان کلید جذب پسرها به طور گسترده‌ای در رسانه‌ها تبلیغ می‌شود.»

رسانه‌ها

رسانه اعم از روزنامه‌ها، مجلات، تلویزیون، ماهواره، سینما، اینترنت و… بر از تصاویر اغراق‌شده

جوانی شدن فرهنگ‌ها و گرایش زنان به لاغری

«سی‌نت» خودشیفتگی نوعی دلمشغولی به خود است که موجب می‌شود شخص از تعیین مرزهایی بین خود و دنیاهای بیرونی عاجز بماند. افراد خودشیفته نیازمند آن هستند که تأیید و تحسین دیگران را به دست بیاورند تا بتوانند احساس برتری کاذب خود را تثبیت کنند. همچنین همانگونه که است که در زندگی روزمره وجود دارد؛ و به‌هیچ‌وجه! در واقع تعداد کمی از زنان استعداد دستیابی به معیارهای بدنی زنانی را دارند که در رسانه‌ها تبلیغ می‌شود. در واقع ژنتیک، افراد را در دستیابی به ویژگی‌های مشخص، محدود می‌کند.»
«لورا ماری» در یک تحلیل نظری با عنوان «ذلت بصری و سینمایی روایی» به موضوع چشم‌چرانی مردانه و حاکمیت نگاه مردانه در سینما می‌پردازد. او با تحلیل سینمای عامه‌پسند به این نتیجه می‌رسد که چهره‌های افسانه‌ای زن در سینما، چیزی جز حاملان افراطی بُت‌واره‌ها و جایگزینی برای کمبودها نیستند. به این سبب میل تماشای مردانه را از‌ضا می‌کنند، زیرا مورد در آنها چیزی را می‌یابد که معمولاً به چشم نمی‌خورد.

گیدنز معتقد است میل به تغییر بدن را باید در قالب «بحران هویت» انسان مدرن بررسی کرد. از نظر وی کوتاه‌بینانه است اگر این تمایل را فقط به‌عنوان تغییر الگوهای آرمانی ظاهر (مثلاً رواج باریک‌اندامی یا جوان‌نمایی) ایا فقط تحت تأثیر رسانه‌ها و تبلیغات مورد تفسیر قرار دهیم.

بدن ما عمیقاً تحت تأثیر بازاندیشی مدرنیته قرار گرفته است. بدن که سابقاً به‌عنوان جایگاهی معین و غیرقابل تغییر در نظر گرفته می‌شد، حالا با هجوم فرآینده نظام‌های مجرد به آن، به موضعی قابل تغییر و دستکاری تبدیل شده است.

■ **رواج الگوهای زیبایی همچون باریک‌اندامی، تبعات فردی و اجتماعی دارد**

پرواضح است این‌ مقاله در پی رد اهمیت مراقبت از بدن نیست. کما اینکه در آموزه‌های دینی توصیه‌های فراوانی در زمینه تغذیه، ورزش و مراقبت از جسم شده است. آنچه مذموم است توجه و گرایش افراطی، ارزش‌گذاری‌های نادرست و ترویج کلیشه‌های جنسیتی است. این موضوع که زنان مخاطبان اصلی تبلیغات زیبایی و مشتريان عمده اعمال جراحی زیبایی هستند معلول التقای پیام «تاقص بودن بدن زنان» به وسیله نظام سرمایه‌داری است. تاتو، بیبوساکنش، پیرسینگ، عمل بینی و پلِک، تزریق ژل به لب‌ها و گونه‌ها، سوراخ کردن بدن، رژیم‌ها، ورزش‌ها و… برای زیبایی و تناسب اندام به زن مدرن عرضه می‌شوند. گویی زن موجودی است که با جسمی ناقص آفریده شده و باید به دنبال تغییر بدن خویش، در راستای انطباق با بدن‌های آرمانی و استاندارد جهانی باشد. غالب زنان، هنگامی که جسم خود را با این ایده‌آل‌های تحمیل‌شده مقایسه می‌کنند، دچار حس سرخوردگی و ناراضیاتی نسبت به اندام (مسأله‌ای که ناراضیاتی از تصویر بدنی نامیده می‌شود) می‌شوند. این موضوع منجر به اختلالات تغذیه‌ای، خجالت و گوشه‌گیری، افسردگی، خدشه‌دار شدن عزت نفس و گرایش به اعمال جراحی غیرضروری، رژیم‌ها و داروهای مختلف می‌شود. این مسأله به مشغولیت مداوم ذهنی به جسم می‌انجامد و مصرف‌گرایی را در جامعه گسترش می‌دهد.

در این راستا می‌توان به مفهوم «خودشیفتگی» نیز اشاره کرد. البته منظور از خودشیفتگی، مفهوم رایج آن یعنی تحسین خود نیست؛ از نظر «سی‌نت» خودشیفتگی نوعی دلمشغولی به خود است که موجب می‌شود شخص از تعیین مرزهایی بین خود و دنیاهای بیرونی عاجز بماند. افراد خودشیفته نیازمند آن هستند که تأیید و تحسین دیگران را به دست بیاورند تا بتوانند احساس برتری کاذب خود را تثبیت کنند. همچنین همانگونه که است که در زندگی روزمره وجود دارد؛ و به‌هیچ‌وجه! در واقع تعداد کمی از زنان استعداد دستیابی به معیارهای بدنی زنانی را دارند که در رسانه‌ها تبلیغ می‌شود. در واقع ژنتیک، افراد را در دستیابی به ویژگی‌های مشخص، محدود می‌کند.»
«لورا ماری» در یک تحلیل نظری با عنوان «ذلت بصری و سینمایی روایی» به موضوع چشم‌چرانی مردانه و حاکمیت نگاه مردانه در سینما می‌پردازد. او با تحلیل سینمای عامه‌پسند به این نتیجه می‌رسد که چهره‌های افسانه‌ای زن در سینما، چیزی جز حاملان افراطی بُت‌واره‌ها و جایگزینی برای کمبودها نیستند. به این سبب میل تماشای مردانه را از‌ضا می‌کنند، زیرا مورد در آنها چیزی را می‌یابد که معمولاً به چشم نمی‌خورد.

گیدنز معتقد است میل به تغییر بدن را باید در قالب «بحران هویت» انسان مدرن بررسی کرد. از نظر وی کوتاه‌بینانه است اگر این تمایل را فقط به‌عنوان تغییر الگوهای آرمانی ظاهر (مثلاً رواج باریک‌اندامی یا جوان‌نمایی) یا فقط تحت تأثیر رسانه‌ها و تبلیغات مورد تفسیر قرار دهیم.



اشاره

میراث فردید

از دست شما بی‌سوادها چه کنم؟

محمد رجبی‌دوانی: مرحوم فردید متفکری پیشرو نسبت به زمان و بویژه نسبت به افکار رایج در کشور خویش بود. آنچه او بیش از نیم قرن پیش مطرح ساخته چنان زنده است که در میان این همه هیاهوهای گوناگون که از راست و چپ شاهد هستیم، هنوز به عنوان بحثی زنده و عمیق مطرح است که موافقتش آن را در حوزه‌های مختلف ادبیات و هنر و فلسفه و علوم انسانی و اقتصاد درس می‌دهند و مخالفتش به‌رغم اختلافات ریشه‌ای با یکدیگر، با این نظرات فوق‌زورنالیسم و قلم‌زنی‌های کلیشه‌ای خود، متحداً در رسانه‌های خود به آن هجوم می‌برند. این مخالفت‌ها علاوه بر آنکه به علت تغییر (صورت مسأله‌ای) است که هردو جناح درصد حدل آن برآمده‌اند و هر دو هم وامانده و گیج هستند؛ به جهت دانش پیشرفته‌ای بود که فردید ارائه می‌کرد و برای قشر عقب‌مانده‌ای که خود را روشنفکر می‌دانست، قابل باور نبود. در این زمینه سخن مشهور حرم‌ت علی(ع) مصداق دارد که می‌فرماید: «مردم دشمن چیزهایی هستند که نمی‌دانند.» نمونه این نوع مخالفت‌ها که حاکی از نوعی عقب‌ماندگی حیرت‌آور مدعیان روشنفکر وطنی ما است، نقد داریوش آشوری بر فردید بود که عبدالکریم سروش هم آن را اای حق جامعه روشنفکری دانست. آشوری با تمسخر نوشته بود که «فردید معتقد است زبان‌های مردم جهان دارای ریشه مشترکی هستند و این سخن را تا کنون هیچ‌کس نگفته است.» در حالی که نخستین کتاب در این باره در سال ۱۹۱۱ منتشر شده بود و یک مرجع ساده آشوری و کتاب و امثال آنها به اینترنت می‌توانست ده‌ها کتاب اساسی را در این موضوع که تا امروز هم همچنان منتشر می‌شود ارائه کند. فردید خود را بیشتر دانشجو می‌دانست و دائماً کتاب می‌خواند و بیش از آن فکر می‌کرد، بسیاری از اوقات که شاگردانش بحث‌های گذشته او را نقل قول می‌کردند، می‌گفت: «من در طول این مدت زنده بودم و مطالعه کرده و اندیشیده‌ام، اگر می‌خواهید چیزی از من نقل کنید از امروز من نقل کنید نه از سال‌های پیش». همین روحیه او نشان می‌دهد چقدر فاصله میان او و جامعه‌ای وجود دارد که با صرف گرفتن یک مدرک هر کس خود را فارغ‌التحصیل می‌داند و طبیعی است که نظیر آن دو نفر از ساده‌ترین اخبار علمی جهان هم عقب می‌ماند. جایی این داستان را قبلاً هم تعریف کرده‌ام که روزی سخنرانی بسیار جذابی از مرحوم فردید در انجمن فلسفه با حضور عده کثیری از اساتید و دانشوران شد که تمام نکات آن برای حضار تازگی داشت. آنها بعد از جلسه از من خواستند به ایشان بگویم اجازه دهند تا آن را بپاوه؟ چاک کنم. من هم پس از سخنرانی که طبق معمول ایشان را پس‌انداز منزل همراهی می‌کردم این تقاضا را از طرف خود و دیگران مطرح ساختم که باعث خشم شدید استاد شد. استاد بزرگوار از حرکت باز ایستاد و با چهره‌ای حاکی از عصبانیت و در عین حال رنجش، رو به من کرد و گفت: «از دست شما بی‌سوادها چه کنم؟» درصدا این مطلب در بیان امروز مطرح است و از من نیست، تنها آن بحث آخر از خود من بود و شما و دیگران چون از مباحث نظری اساسی جهان بی‌خبر هستید هر چه را فقط از من می‌شنوید به خود من نسبت می‌دهید در حالی که همه دنیا آن را می‌دانند جز مدعیان دانش و تفکر در کشورهای نظیر ما.»
وقتی امروز به شاهد تکرار همان مسائل توسط جراید و برخی رسانه‌ها هستم احساس می‌کنم که «درد فارغ‌التحصیلی» را هنوز هم که هنوز است باید تحمل کرد. تمام کسانی که با استناد تا آخرین روزهای عمر با برکت ایشان همراه بودند، گواه این حقیقت هستند که حوادث بزرگ جهانی نظیر انقلاب اسلامی ایران، فروپاشی شوروی، بحران‌های متوالی فرهنگی و اقتصادی غرب، جنبش آزادی‌بخش در منطقه خاورمیانه و آمریکای لاتین، در کنار مطالعات پیگیر او و بازاندیشی‌های مداوم وی در آنچه حاصل کرده بود، چگونه نظریاتی را که او در باب فلسفه، فلسفه اسلامی، عرفان، فرهنگ و شرق و غرب داشت، تحول بخشیده بود که اگر برای شاگردان قدیمش بازگو شود قطعاً باورکردنی نیست. آنچه میراث فردید است استمرار در کسب دانش و تفکر و بازاندیشی مداوم و پرهیز از تکرار مکررات و تقلید و مریدان‌بازی در حوزه مسائل نظری است و همین میراث برای دکان‌داران و باندهای سیاسی به ظاهر فرهنگی و علمی بسیار خطرناک است. او یکی از وجوه مختلف «هیستائنگاری» مکنون در خودبنیادی عصر مدرنیته را در کشورهای نظیر ما، فقدان ذکر و فکر اصیل می‌دانست. راز بقای او نیز در همین آزادیگی و آزاداندیشی او بوده است که برای آزادگان و رهروان خستگی‌ناپذیر جذاب می‌نماید و بایی است برای رجوع به آنچه شاگردان مستقل‌الرأی او خود، اندیشیده و در همین طریق هر کدام به سبک و سیاقی متفاوت نگاشته‌اند.